

داوری‌های دیروز، ملاک آشنایی امروز (مروری مختصر بر برخی از نوشته‌های مسافران ایران)

محمد دانشگر

استادیار و عضو هیئت علمی دانشگاه امام حسین (ع)

مقدمه

توجه اساسی به شرق و به‌ویژه ایران از حدود قرن پانزدهم میلادی آغاز شد که دولت‌های مرکزی اروپای غربی با تثبیت و تحکیم قدرت خود، متوجه سرزمین‌های خارج از اروپا شدند و در همین راستا دوره اکتشافات جغرافیایی و دستیابی به منابع طبیعی و بازار و ... در قاره‌های دیگر آغاز شد.^۱ دشواری مسافرت و نیز ناآشنایی با فرهنگ، زبان و ادبیات شرق و به‌ویژه ایران، دسترسی و نفوذ به این سرزمین‌ها را با دشواری روبه‌رو می‌ساخت. آنچه از خلال آثار علمی گذشته از دوره‌های دورتر باقی مانده بود، فضایی مبهم و ناشناخته در پیش روی اروپای آن روز قرار می‌داد که همین مسئله، لزوم و اهمیت دستیابی و نفوذ به این سرزمین‌ها را دوچندان می‌ساخت.

در زمان اسماعیل اول در سده شانزدهم، علاقه سیاسی و علمی اروپاییان مجدداً متوجه این قلمرو گردید قدرت‌های استعماری که در هندوستان و عربستان و خلیج فارس مستقر بودند، مجبور بودند روابطی با شاه ایران برقرار کنند ...، اما تشویق می‌شدند که مطالب گذشته را با



گزارش‌های صحیح جدید نیز مطالعه کنند.^۲ روایت‌های گوناگون داستان‌های هزار و یکشب و افسانه‌های نقل شده از برخی گزارش‌ها مانند سفرنامه مارکوپولو، فقط اشتیاق دستیابی به این سرزمین‌ها را افزایش می‌داد. در این میان، جمعیت فراوان و نیز به‌دست آوردن مسیر و راهی که رسیدن به مناطق دیگر را آسان سازد، انگیزه‌ها و آهنگ روآوردن به این سرزمین را افزایش می‌داد. اسلام در دشت پهناور بی‌آب و درخت [ایران]، دینی را به تنه کهنسال آیین زردشت پیوند زده است که ملیت جدید ایرانی از آن بارور گردیده و در عین حال، این سرزمین با فرهنگ کم‌نظیر و والایش، توفیق آن را داشته که تمدن سراسر دنیای اسلام را سیراب کند ... اگر سفر گذرا و یکنواخت در ایران، گاهی از لحاظ دیدن مناظر زیبا فاقد آن لطف مورد انتظار باشد، در عوض، در مسافر، علاقه و کششی جدی ایجاد می‌کند تا درباره عنصر ایرانی به مطالعه و تحقیق بپردازد، درباره مردم سرزمینی که هم طبیعت و هم تاریخ به‌طور یکسان در حق آنان مساعدت کرده است.^۳ طبیعی است این گزارش، ذهن و دل و فکر هر خواننده اروپایی را چنان می‌رباید که بی‌اختیار عنان از کف می‌دهد تا با این پدیده اسرارآمیز آشنا شود.

در اوایل قرن نوزدهم که مستعمرات کمپانی هند شرقی در شبه‌قاره هند به‌طور بی‌سابقه‌ای رو به گسترش نهاد، دولت بریتانیا تعدادی از افسران و مأموران سیاسی خود را به‌منظور بررسی و شناخت موقعیت سوق‌الجیشی ممالک همجوار به‌عنوان مسافر و جهانگرد، خاورشناس و باستان‌شناس به این کشورها از جمله ایران اعزام کرد. این افسران پس از پایان مأموریت، نتیجه تحقیقات و مطالعات و مشاهدات خود را درباره اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی این‌گونه کشورها به‌صورت کتاب، تحت عنوان سفرنامه یا عناوین دیگر منتشر کرده‌اند که از لحاظ تاریخی و آشنایی با فرهنگ، عادات و آداب و رسوم مردم آسیای مرکزی به‌ویژه کشور ما حائز اهمیت است.^۴ هرچه روی‌آوری این افراد و هیئت‌ها افزون‌تر می‌شد به موازات آن، اشتیاق آشنایی برای انواع سلطه هم افزایش می‌یافت.

اینکه آهنگ و انگیزه مسافران شرق و ایران واقعاً چه بوده است و هر یک با چه هدفی راهی این سفر مخاطره‌آمیز و پردردسر می‌شدند، را می‌توان از لابه‌لای نوشته‌های آنان به‌دست آورد که از آن میان، یکی هم ارضای حس کنجکاوی و آشنایی با سرزمین‌های تازه و متنوع و



پاسخگویی به سؤالات درونی است که در ضمن می‌توانست با منافع انسانی و غیرانسانی دیگر نیز همراه باشد.^۵ مطالعه گزارش‌ها و نوشته‌های آنان به‌خوبی، آهنگ و انگیزه و علت اصلی تحمل مشکلات و سختی‌های مسافرت آن روز را روشن می‌سازد. تقریباً هر آنچه که اروپاییان از این گزارش‌های کوتاه و ساده اطلاع حاصل می‌کردند برایشان جدید و اسرارآمیز بود به‌طوری‌که اغلب اتفاق می‌افتاد که آنها نمی‌توانستند این گزارش‌های شگفت‌انگیز را که راجع به ایران نگاشته شده بود باور کنند؛ چون تصور آن همه زیبایی و ثروت و نعمت برای آنها غیرقابل قبول بود؛ چنانکه مارکوپولو را فردی خیالباف و اودوریکو را دروغگو می‌دانستند در صورتی که آنها از بی‌طرف‌ترین جهانگردان به حساب می‌آیند.^۶

بیشتر این جهانگردان یا مأموران سیاسی موظف بودند گزارش‌های خود را خیلی دقیق برای مافوقان خود که عمدتاً از مقامات بالای دولت بریتانیا یا انجمن پادشاهی جغرافیایی یا واحدهای اطلاعاتی بودند، تهیه کنند ...، تهیه‌کنندگان این گزارش‌ها با وسواس تمام، جنبه‌های مختلف سیاسی، نظامی، اجتماعی و اقتصادی منطقه مورد بازدید خود را مورد تفحص و مطالعه قرار داده و گزارش جامع و مبسوطی در این زمینه تهیه کرده‌اند و هنگامی که همین گزارشگران به قلمرو ایلات و عشایر سفر می‌کنند، بیشتر بر جنبه‌های نظامی و اجتماعی تکیه می‌کنند ... و عمدتاً روی قابلیت‌های رزمی و روح سلحشوری آنان حساب می‌کنند و به وضوح، تعداد تفنگچی و یا موقعیت سوق‌الجیشی قلاع خوانین را در گزارش خود قید می‌کنند.^۷ پیدا شدن چاه‌های نفت و نیز پیش آمدن جنگ گسترده جهانی اول، دسترسی به منابع نفتی را بر سایر انگیزه‌ها به مثابه اهمیت حیاتی برای آنان افزود و این بار، دیگر مسئله، در واقع، پیش آمدن برای ماندن بود نه صرفاً آشنایی با آنچه می‌توان آن را جاذبه‌ای فرهنگی و یا اجتماعی و یا حتی به نوعی اقتصادی تلقی کرد. گرچه پاره‌ای گزارش‌ها از اشتیاق و علاقه‌مندی مسافران و ارضای حس کنجکاوی آنان حکایت می‌کند در عین حال همین افراد هم در نوشته‌های خود به این نکته اذعان دارند که هنگام دیدن نسخه‌های خطی و یا سنگ‌نبشته‌های عتیقه که می‌توانستند آنها را با خود حمل کنند یا تکه کاشی‌هایی که از نظر آنان ارزشمند قلمداد می‌شد و به‌ویژه لباس‌ها، سکه‌ها و سایر آثار گرانسنگ قدیمی، چنان از خود بیخود می‌شدند که حاضر بودند به هر قیمتی آن را تصاحب و به وطن خود



ارسال کنند؛ به گونه‌ای که امروزه گنجینه‌ها و موزه‌های شخصی و دولتی کشورهای اروپایی، مملو از نتیجه و پیامد آن اقدامات و فعالیت‌هاست. می‌توان گفت در اکثریت قریب به اتفاق سفرنامه‌ها، چنین اشاراتی آشکارا و یا تلویحی به چشم می‌خورد. عظمت و شکوه گذشته‌ای بسیار دور، و جذبه و لطف کم‌نظیر حال، انگیزه‌ای است که ذوق ذاتی و ظرافت طبع را در مسافران- اعم از دیپلمات، افسران ارتش، مأموران هیئت‌های مذهبی، بازرگانان یا باستان‌شناسان- که از قرن هفدهم یکی پس از دیگری راهی این دیار شده‌اند، شدیداً برانگیخته است.^۸ در هر حال توجه به سطور ذیل، جنبه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و حتی معنوی انگیزه عاملان و کارگزاران اعزامی را کاملاً مشخص می‌کند:

قبل از جنگ جهانی اول ما با کسانی خدمت می‌کردیم که هر یک مأموریت خود را به منزله دعوت غیبی تلقی می‌نمودند و رهبران ما نیز به قدری در ما نفوذ داشتند و ما به حدی به آنها ایمان و علاقه داشتیم که حاضر بودیم در راه انجام وظیفه تا پای مرگ هم ایستادگی کنیم. کسانی مانند کرزن، خطیب و ناطق معروف و اشخاصی نظیر کپلینک ما را در انجام وظایف محول شده تشویق و تحریض می‌نمودند. ما نیز در انجام تکلیف و خدمتگزاری از قبول هرگونه زحمت رویگردان نبوده و برای استحکام مبانی امور مثل غلام حلقه به گوش ولی نه از روی اکراه و اجبار بلکه با کمال رضایت و رغبت، وظایف سنگین خود را انجام می‌دادیم.

در دوره مأموریت خلیج فارس ما هیچ‌گاه زحمات و مساعی بی‌پایان مأمورین نیروی انگلیسی و نقشه‌برداری سابق را که شرح عملیات هریک بی‌شباهت به قهرمانی‌های افسانه‌ای نیست فراموش ننموده و همواره از آنها سپاسگزار بودیم.

در خلیج فارس، هر کس هر عقیده و مسلکی که داشت، عاقل و نادان، برده و آزاد به خوبی واقف بود که کوشش و زحمت او بعدها به ثمر خواهد رسید و این آینده است که نسبت به اعمال هر فردی قضاوت خواهد کرد و سرافرازی فردای هر فردی منوط به طرز کار و انجام وظیفه امروز اوست.^۹ همین مسائل به تدریج به رقابتی بسیار فشرده، عمیق، گسترده و حتی در پاره‌ای از موارد به پیامد خونین منجر شد که در نتیجه، روزه‌روز بر دگرگونی و فراوانی اعزام‌های

دولتی و شخصی می‌افزود و در این میان، تمام ابزار و وسائل انسانی و غیرانسانی، مادی و جز آن در به استخدام درآمدن انگیزه اصلی، هرچه بیشتر و کامل‌تر محقق شد.

دولت انگلیس با همین گزارش‌ها توانست تعدادی دوست و طرفدار در بین رجال و دولتمردان و رؤسای ایلات دست و پا کند و بعدها به‌وسیله همین افراد موفق شد تخم نفاق و دودستگی بین طوایف بپاشد و برای یک قرن و نیم از اتحاد و دودستگی آنان بر ضد منافع خود جلوگیری کند و به‌قول ریچارد کوتام، انگلیس‌ها از آن شیوه دیرینه خود به‌نام «تفرقه بینداز و حکومت کن» استفاده می‌کنند و از این رهگذر از راه‌های تجاری و میدان‌های نفتی خود حفاظت می‌کنند.^{۱۰} وقتی ما به اهمیت این گزارش‌ها واقف هستیم، پس چرا نباید بدانیم آنان درباره ما چه نوشته‌اند و چگونه نقاط ضعف و قوت ما را ارزیابی کرده‌اند. وقتی دشمن به حریم ما تجاوز می‌کند نباید واقف شویم چطور و از کدام نقطه ضعف یا اشتباه ما استفاده کرده است تا در مقابل، ما هم نقاط ضعف را برطرف و جهات مثبت را تقویت کنیم. بدون تردید پاسخ این پرسش‌ها منفی نخواهد بود!^{۱۱}

اهمیت سفرنامه‌ها

با توجه به آنچه فهرستوار مورد اشاره قرار گرفت، دستیابی به شناخت و آگاهی کامل نسبت به حوادث این دوره و نیز سابقه و زمینه بسیاری از مسائلی که امروز در صحنه‌های مختلف فرهنگی - اجتماعی و سیاسی بین ما و دیگر کشورها حاکم است به دآوری‌ها و نوع برداشت آن روزها بازمی‌گردد که در خلال این گزارش‌ها تمام ابعاد و جنبه‌های آن به‌خوبی ترسیم شده است. بدون این آگاهی و دستیابی به پیشینه مطالب، تصمیم‌گیری و نوع برخورد ما از صحت و درستی کامل برخوردار نخواهد بود؛ زیرا عموم تلقی و شکل‌گیری افکار و برداشت‌های ذهنی اروپاییان و حتی اهل علم و متخصصان آنها از این گزارش‌ها متأثر است. در عین حال که جهان امروز، عصر اطلاعات و اخبار لقب گرفته و در پرتو بهره‌گیری از رسانه‌های گسترده، دنیا حکم دهکده‌ای کوچک را پیدا کرده باز هم قالب تفکر و برداشت‌های ذهنی و حتی انعکاس علمی آن در نوشته‌های مختلف، ناشی از همان دآوری‌ها و گزارش‌های مسافران ایران و شرق است. آنچه



دامنه این بحث را مفصل و اهمیت آن را دوچندان می‌کند این است که انگیزه‌های سیاسی بسیار قوی پس از پیروزی انقلاب اسلامی و ایجاد تحولات عمیق و گسترده در صحنه‌های بین‌المللی به تمام آنچه، پیش از این بوده، رنگ و فضای دیگری بخشیده است. حوادث سال‌های اخیر و نیز نوع برخورد اروپای سیاسی و آمریکا پس از حادثه یازدهم سپتامبر با ایران، ایرانی، اسلام، مسلمانان و حتی زبان و ادبیات فارسی، صبغه‌ای کاملاً سیاسی بر تمام مباحث فرهنگی و علمی غالب کرده که ریشه تمام اینها را می‌توان در گزارش‌های مسافران ایران، آشکارا یافت.

در این نوشته کوشش بر این است تا به نوع ارزیابی و برداشت آنان در زمینه‌های مختلف اشاره شود تا معلوم گردد چه اشتباهات فاحش و داوری‌های نادرستی، اساس شکل‌گیری آگاهی‌ها و اطلاعات آنان را تشکیل می‌دهد. یادآوری این نکته نیز بسیار در خور توجه است که اولاً نویسندگان سفرنامه‌ها صرفاً از روی تفتن به یادداشت و نوشتن روی نیاورده‌اند بلکه آنان با دقت کامل و به‌منظور بهره‌برداری‌های مختلف علمی، مطالب را جمع‌آوری می‌کردند: در اینجا فقط می‌توانم اضافه کنم که هیچ نامی در صفحات آن (نقشه ایران) یافت نمی‌شود که درباره هویت و املای آن شخصاً نظارت نکرده باشم. با این حال بدون شک اشتباهاتی را دربردارد، ولی تردیدی نیست که این خطاها در اثر سهل‌انگاری نبوده است، بلکه از آن جهت است که معلومات ما راجع به بسیاری از نقاط هنوز ناقص است.^{۱۲} ثانیاً هرکدام با جمع‌آوری و مطالعه اطلاعات و گزارش‌های پیشینیان، خود راهی سفر می‌شدند. چشم و گوش بسته نبودند بلکه تمام راه‌ها و کوره راه‌هایی را که مسافران قبلی با هزاران زحمت درنور دیده بودند، از پیش می‌شناختند، با نام آنها آشنا بودند، موانع را می‌شناختند و مجهزتر از گروه‌ها و افراد قبلی پای در سفر می‌گذاشتند: نگارنده یکایک کتاب‌هایی را که به زبان‌های اروپایی راجع به ایران در عرض پانصد سال اخیر نوشته شده است و به ۲۰۰ تا ۳۰۰ جلد می‌رسد را خوانده و یا به هرکدام مراجعه کرده و از چند صد ارجاعی که در این دو مجلد به کتاب‌های مزبور شده است به جرئت می‌توان گفت همه صحیح است ... به آن دسته از خوانندگان که شاید به این طرز کار و تلاش من پوزخند بزنند با کلمات «ولتر» جواب می‌دهم: فراموش نکنید که چقدر کتاب خوانده‌ام تا اینکه زحمت شما را در خواندن آنها کم کرده باشم و از این بابت ممنون باشید و به آن کسانی که اظهار تعجب نمایند،

خاطر نشان می‌کنم که جز این کار، امکان نداشته است صحت و سقم آنچه را که مسافران یا نویسندگان سابق گفته یا کرده‌اند ارزیابی کنم و به‌خصوص مشخص می‌کنم که ایشان چه چیزهایی را نگفته و نکرده‌اند و نه یارای آن را داشتم که نقایصی را که در تاریخ، مورد توجه آنها واقع نبوده است، برطرف کنم؛ همان نقایصی که مورخ معمولی که توجهش به تأثیرات مهم است طبعاً مدّ نظر نمی‌آورد.^{۱۳}

نه تنها برای کشف زوایای تاریک تاریخ یک کشور، برای بازشناختن خلیقات واقعی، نحوه زندگی، نوع خوراک و پوشاک، فرهنگ و معتقدات و آداب و رسوم افراد واقعی در ادوار مختلف نیز، که طبعاً برای دیگران بیش از افراد خودی در هر دوره‌ای تازگی دارد، هیچ سند و مدرکی را دقیق‌تر و مهم‌تر از صفحات سفرنامه‌ها باز نمی‌توان یافت.^{۱۴}

از زمانی که ایران، توجه سیاحان خارجی را جلب نموده، متجاوز از هزار جلد کتاب سفرنامه درباره کشور ما نوشته شده است که بعضی از آنها به دلیل تسلط زیاد نویسنده به نوشتن و اطلاع او به جزئیات زندگانی مردم ایران، ارزش خاصی دارد؛ مانند سفرنامه‌های شاردن و تاورنیه.^{۱۵} خدمتی که سفرنامه‌ها به روشن شدن تاریخ کشورها می‌کنند موضوعی نیست که نیازمند اثبات و استدلال باشد مخصوصاً در مورد کشور ما. از وقتی که پای جهانگردان بیگانه به‌خصوص اروپاییان به ایران باز شد، بسیاری از حقایق از خامه و سخنان آنها به‌جا مانده که اینک مورخان و شرق‌شناسان از آنها بهره می‌گیرند.^{۱۶}

داوری‌های مسافران ایران

داوری و ارزیابی‌های مسافران ایران را در یک نگاه کلی می‌توان به چند محور دسته‌بندی کرد که گاه، هر کدام، زیرمجموعه‌هایی نیز دارد؛ از جمله:

- رفتار و آداب فردی و اجتماعی ایرانیان؛
- باورهای دینی، مذهبی و گرایش‌های عرفانی و صوفیانه؛
- داوری درباره دانشمندان دینی و روحانیان؛
- اظهارنظرهای کلی، یک‌جانبه، یکسونگری و به تعبیری فرافکنی؛



• بی‌خبری از بار معنایی کنایی و استعاری تعبیرات رایج در زبان مردم و ترجمه لفظ به لفظ آنها و طبعاً نادرست درآمدن آن.

اکنون و در ادامه به ذکر نمونه‌هایی از هر دست اقدام می‌شود. البته گاه‌گاهی نیز در خلال نوشته‌ها به هر دلیل، نویسنده از ایرانیان و منش و خلق و خوی آنان در مقایسه با عقاید و رفتار ملت خود یا ملت‌هایی که می‌شناسد، تعریف می‌کند و به مدح و ستایش می‌پردازد. در این میان، تفاخر و تبختر و کبرفروشی و خود را برتر از دیگران دانستن (به‌ویژه با صراحت از ایرانیان) و یا تمجید و تجلیل از زحمات خود و اینکه هیچ شائبه‌ای در منش و خلق و خوی آنان یافت نمی‌شود و یا اثر و کتابشان اولی است که دومی ندارد، جایگاه خاصی در برخی از نوشته‌های مسافران دارد.

رفتار و آداب فردی و اجتماعی ایرانیان

از جمله مطالبی که می‌توان در خلال نوشته‌های مسافران یافت، بیان رفتار فردی و اجتماعی ایرانیان است که بسته به میزان آشنایی و مدت اقامت و نوع کسانی که با آنها حشر و نشر صورت می‌گرفته و مقدار آشنایی فرد با زبان و ادبیات و فرهنگ ایرانی، بسیار متفاوت و در پاره‌ای از موارد، متناقض نیز هست.

بدیهی و طبیعی است که برخی از این داوری‌ها به فرهنگ «تعارف ایرانی» بازمی‌گردد که برای نوع مسافران ایران ناشناخته بوده است. در عین حال، بیان برخی از مسائل نیز شاید با نیت و انگیزه تعریف صورت گرفته و ممکن است در پاره‌ای از موارد نیز برای آشنا کردن دیگران باشد. در هر حال، نوع برداشت عموم مسافران ایران در این زمینه‌ها بسیار حائز اهمیت است زیرا از آنجا که همین مطالب درباره فرهنگ و خلق و خوی ایرانی در دسترس اروپاییان و ایران‌شناسان قرار می‌گیرد، همین‌ها معیار و میزان آشنایی و طبعاً داوری آنان خواهد شد. در زیر به نمونه‌هایی از این مطالب اشاره می‌شود:

- هیچ‌یک از مردم دنیا به قدر ایرانیان نمی‌خورند و هرکس از پیر و جوان، روزی چهار بار دست به خوردن می‌برد و گوارایی و خوبی آب، هضم غذا را آسان می‌کند.^{۱۷}

- عامه مردم ایران در برابر هر چیز بی‌اهمیتی خندان و جستجوگر است، متحرک و گزافه‌گو است اما هیچ‌گاه مودی و شیطان صفت نیست.^{۱۸} در این بیان در عین حال که در مورد مودی یا شیطان صفت نبودن تعریف شده، گزافه‌گو بودن به‌عنوان صفتی منفی قابل توجه است.

- این یکی از خصوصیات ملل مشرق زمین، خصوصاً هندی‌ها و ایرانی‌هاست که برای وقت قائل به ارزش و اهمیت نیستند و هرگز در کارها عجله نمی‌کنند.^{۱۹}

- از این دست، داوری و ارزیابی در نوع خود قابل توجه است: ایرانیان برای وقت ارزشی قائل نیستند و به‌طور کلی زندگی را به‌صورت اوقات حساب‌شده‌ای از زمان در نظر نمی‌گیرند. دهقان ساعت ۹ یا ده صبح به مزرعه می‌رود. تاجر بازار در حالی که پا روی پا انداخته در پیشخوان دکانش با بی‌حالی منتظر مشتری می‌نشیند و تقریباً در هر منزل ایرانی با اشخاصی مواجه می‌شویم که با وضع آراسته و ظاهری خوش، بیکار نشسته است. در قهوه‌خانه‌ها و کاروانسراها، در کنار خیابان‌ها و جاده‌ها گروه گروه از مردم لم داده، صحبت می‌کنند، قلیان می‌کشند و یا ورق‌بازی می‌کنند. در پیاده‌روها و کنار جاده‌ها اغلب به کارگران یا کشاورزانی برمی‌خوریم که زیر آفتاب خوابیده‌اند. ایرانیان هر کاری که داشته باشند، عجله‌ای در انجام آن ندارند. اگر کنفرانسی قرار است در ساعت ۴ بعد از ظهر تشکیل شود، کنفرانس کار خود را در ساعت ۵/۵ بعد از ظهر شروع می‌کند.^{۲۰}

همین یک نظر کافی است که فردی ناآشنا اولین نکات منفی در ذهنش ایجاد شود که طبعاً بعدها می‌تواند مواردی برای تأیید نظر خود نیز بیابد و آن را در ذهن خود به‌عنوان رفتار غالب ایرانی تثبیت کند.

- در ایران، کمتر چیزی دوام می‌کند زیرا ایرانیان از جدیت و پشتکار که از ضروریات بازسازی و ایجاد تشکیلات جدید است بی‌بهره‌اند.^{۲۱} رفتار این شخص دلقک مآب (فردی که مورد بحث است) نمونه‌ای کافی از خلیات ایرانیان است که هیچ کاری را به جد نمی‌گیرند.^{۲۲} همه می‌دانند که در ایران، همه چیز سطحی است. ارزش واقعی امور را می‌توان با ورقه‌های نازک طلا که برای ظاهرسازی بر گنبد‌های مسین می‌کشند، سنجید و قطعی است که هیچ‌کس از این ظاهرسازی مضحک، بیمناک نمی‌شود.^{۲۳}



تعبیر «همه می‌دانند»، چقدر می‌تواند فراگیر و گسترده باشد و از آن تعبیر، سخیف‌تر، نوع استدلال است که با طلا یا مطلا بودن گنبد، که شاید در تمام ایران به عدد انگشتان یک دست بالغ شود، مطلب خود را که سطحی بودن تمام امور است، اثبات می‌کند. در جایی دیگر، درباره موضوع بسط نشستن در مکان‌های خاص که در گذشته رایج بود و امروز دیگر کسی چیزی درباره آن نمی‌داند، چنین آمده است:

علت اخلاقی و معنوی این موضوع (بست نشستن) آن است که در کشور ایران هرکس علاقه‌مند است تا در کاری که به هیچ‌وجه به او مربوط نیست مداخله نماید.^{۲۴}

دریافتن اصطلاحات و تعبیرات و ترجمه تحت‌اللفظی کلمه‌ها

به دلیل ناآشنایی و پایین بودن سطح آگاهی برخی از مسافران با زبان و ادبیات فارسی و تعبیرات و اصطلاحات مجازی، که در زبان فارسی، به‌ویژه در محاوره‌ها و گفتگوهای روزمره، کاربرد بسیار گسترده‌ای دارد، کمابیش گزارش‌هایی ارائه شده است که به‌خوبی این ناآگاهی و کم‌اطلاعی را آشکار می‌سازد تا جایی که خواندن این مطالب برای آشنایان با زبان و فرهنگ ایرانی بسیار خنده‌دار جلوه می‌کند؛ ذیلاً به نمونه‌هایی فهرست‌وار اشاره می‌شود:

این خزانه‌دار دولت (دوستعلی خان) میلیون‌ها پول را با پارو از این سو به آن سو حرکت می‌داد و جابه‌جا می‌کرد. او به پول سخت علاقه داشت.^{۲۵} ملاحظه می‌شود که تعبیر «پولش از پارو بالا می‌رود»، چگونه با ترجمه تحت‌اللفظی به صورتی مضحک معنا شده است.

این حاجی خان به قول ایرانی‌ها آدم پدرسوخته‌ای است یعنی پدر او در آتش جهنم سوخته و یا در حال سوختن است.^{۲۶} تعبیر «پدرسوخته» با بار معنایی عاطفی بسیار گسترده که گاهی حتی برای تحبیب هم به کار می‌رود و در غالب موارد به صورت دشنامی است که نوعی مفهوم خاص با کاربرد منحصر به فرد دارد به صورت لفظی به فارسی ترجمه شده که از معنای اصلی آن بسیار فاصله گرفته و صورت خنده‌داری یافته است.

در گزارشی دیگر «کلود انه» ماجرای دیدار خود و دوستش را با ظل‌السلطان، حاکم اصفهان، تعریف می‌کند که وی بسیار مشتاق سفر به فرانسه است. در مقابل، مسافر ایران نیز مؤدبانه به او

پاسخ می‌دهد از اینکه مزاحم اوقات او شده، عذرخواهی می‌کند. ظل‌السلطان در جواب می‌گوید: ما ایرانی‌ها مثلی داریم که به مهمان می‌گوییم «قدم شما روی چشم». کلود انه این تعبیر تعارف‌آمیز و همراه با احترام ظل‌السلطان را به‌معنای ظاهری آن حمل و معنا می‌کند و با دوستش به این تعارف می‌خندد و در ادامه چنین می‌نویسد: نگاهی رد و بدل کردیم و به زحمت جلوی خنده‌ای را که از شنیدن این حرف به ما دست داده بود، گرفتیم. من بی‌اختیار نگاهی به کفش‌هایم انداختم. یک جفت پوتین سنگین آمریکایی که هبیتی عظیم با تختی دولا و آج‌دار داشت و وزن هر لنگه آن بیش از یک کیلوگرم بود ... اکنون همان پوتین‌های جان سخت آمریکایی با تمام استحکام و عظمت خلل‌ناپذیر خود روی قالی‌های گران ظل‌السلطان قرار گرفته بود ولی تصور گذاشتن آنها روی صورت شاهانه چیزی بود که همه ما را بی‌اختیار به خنده وا داشت و چند لحظه‌ای وقار و ابهت مجلس را به هم زد.^{۲۷} غافل از اینکه ناآشنایی و عدم اطلاع او از مفهوم تعارف‌آمیز این جمله و ترجمه آن به‌صورت تحت‌اللفظی است که بی‌اختیار هر ایرانی و آشنا به زبان فارسی را به خنده می‌اندازد.

در مواردی، این ترجمه‌های غلط و نادرست، مفهوم را کاملاً دگرگون می‌کند؛ از جمله گزارشی که در یکی از سفرنامه‌های ونیزیان به ایران موجود است. این مسافر ایتالیایی که در زمان شاه اسماعیل به ایران سفر کرده درباره سپاهیان وی چنین می‌نویسد: این شاه را به‌خصوص، سپاهیان‌ش می‌پرستند و بسیاری از آنان بی‌جوشن و زره می‌جنگند و از مردن در راه سرور خود خرسندند، با سینه‌های برهنه به میدان جنگ می‌روند و فریاد می‌زنند: شیخ، شیخ که در زبان فارسی به‌معنای خدا، خداست. دیگران او را پیغمبر می‌دانند اما همین قدر مسلم است که همه معتقدند که او نخواهد مرد.^{۲۸} صرف‌نظر از بیان شگفت‌آمیز سطر آخر این گزارش، آوردن کلمه خدا در ترجمه شیخ، که بنا به گفته مترجم در پاورقی در متن اصلی، این کلمه به‌صورت «شیاک» آوانگاری شده است، از ناآگاهی و بی‌اطلاعی کامل این مسافر حکایت می‌کند.

این مسئله، یعنی خطا کردن در فهم و درک نکردن مفهوم و مقصود کامل آنچه در مطاوی زبان و ادبیات فارسی نهفته است، دامن بسیاری از این مسافران را گرفته است. ادوارد براون در گزارشی از سفر یکساله خود در میان ایرانیان، هنگامی که در مجلس قلندران و برخی درویشان



شرکت کرده و همراه آنان به کشیدن قلیان می‌پردازد و آنان، گویا برای تکلیف بیشتر، مقداری حشیش به قلیان افزوده‌اند و این نکته را براون درمی‌یابد و به آنان اظهار می‌کند و در دنباله آن، خود چنین می‌گوید: زیرا در ایران، کشیدن حشیش نامطلوب و بد است و ایرانی‌ها آن را به نام آقای سید (به مناسبت رنگ سبز آن) و یا «طوطی اسرار» و یا «اسرار» می‌خوانند و در ادامه می‌افزاید که حافظ در یکی از اشعار خود می‌گوید:

الا یا طوطی گویای اسرار مبدا خالیت شکر ز گفتار^{۲۹}

این تفسیر شعر حافظ و بیان طوطی گویای اسرار یا به قول او طوطی اسرار از شگفتی‌های غریبی است که به شخصی مانند ادوارد براون نیز سرایت کرده است. سؤال یک مسیحی: شما در این مسافرت چه دیدید؟

جواب مسافر: من یک وادی دیدم که مانند چاهی تاریک بود و در آن، نیمه خدایان و انواع ارباب حکومت می‌کردند. از آن وادی، پیوسته صدای ضجه و ناله بلند بود و مردمی بدبخت و مقید به زنجیر در آن زندگی می‌کردند و مرگ، بال‌های خود را روی آن وادی گسترده بود. خلاصه سرزمینی بود سترگ اما بدون انتظام.^{۳۰}

نقل این حکایت کوتاه سراسر استعاره‌آمیز، به‌خوبی گویای این واقعیت است که برداشت و نوع قضاوت و داوری مسافران ایران نسبت به فرهنگ و رفتار ایرانیان چگونه است. آنان در غالب برداشت‌ها و گزارش‌های خود، که در لابه‌لای سطور آثارشان کاملاً مشهود است به تعبیرهایی کلی و یک‌جانبه پرداخته، با یکسونگری کاملاً غیردقیق و غیرواقع‌بینانه، مشاهدات خود را در سلک عبارات گوناگون کشیده و بیان کرده‌اند که به برخی از آنها به اجمال اشاره می‌شود:

ایرانیان از قابلیت‌های بسیاری برخوردارند. همواره آماده، سریع و مبتکرند. اما این استعداد خود را بیشتر در راه‌های ناروا به‌کار می‌برند و دروغ‌گوترین مردم جهانند. نادرست‌ترین کارها که در عقل نمی‌گنجد با جدیت ممکن به‌کار می‌برند و هنگامی که دروغشان آشکار می‌شود به‌جای شرم‌منده شدن، آن را با خنده‌ای نادیده می‌گیرند و گاهی اقرار می‌کنند که به‌نظر آنان، دروغ گفتن مانعی ندارد مشروط به اینکه برایشان منفعتی دربرداشته باشد. پیوسته می‌کوشند معاملات خود را با دروغ و ریا به انجام برسانند ... از نظر خصوصیات اخلاقی، ایرانیان، بسیار پست و به‌طور کلی



فاقد اخلاقند.^{۳۱} همان‌گونه که ملاحظه می‌شود کلی‌گویی در باب اخلاق و رفتار ایرانیان در این گزارش زیاد به چشم می‌خورد.

ایران را دریایی از افکار و اعمال خرافی فراگرفته است. البته مشکل بتوان کسی را یافت که به مسائل خرافی خاصی معتقد نباشد، اما ایران کشوری است که در آن، زندگی و روش و رفتار هر فرد کمابیش تحت تأثیر این‌گونه افکار و اعمال است.^{۳۲} جنگجویی، دارای ادبیات جهل و بی‌خبری بود.^{۳۳}

در برخی از داورى‌ها، نویسنده، افزون بر اینکه خود، گرفتار ناآگاهی فراگیر و گسترده است، بسیاری را نیز با خود همراه می‌کند و چنین می‌آورد: تمام صاحب‌نظران در مورد شوخ‌طبعی، تیزهوشی، حسن رفتار، ادب، گیرایی سخن، مهمان‌نوازی، وقار و قابلیت جذب سریع اندیشه‌های نوین ایرانیان اتفاق نظر دارند ولی اکثر کسانی که با ایرانیان سروکار داشته‌اند به این نتیجه رسیده‌اند که آنها از پاره‌ای خصایص که در دیگر نقاط جهان، صفات شریفه محسوب می‌شود بی‌بهره‌اند و در واقع چنین به نظر می‌رسد که روی هم رفته قومی بی‌مصرف، فاقد قابلیت‌های عملی و بی‌بهره از انرژی و پشتکار هستند و حتی‌الامکان نباید به گفتار و کردار آنها دل بست.^{۳۴} در این بخش از گزارش، گرچه نویسنده در آغاز برای محکم کردن تعاریف خود، تمام صاحب‌نظران را با خود همراه می‌کند و تعاریفی کلی از ایرانیان به قلم می‌آورد، در ادامه با افزودن این جمله که اکثر کسانی که با ایرانیان سروکار داشته‌اند به این نتیجه رسیده‌اند که ... آنچه را در ذهن دارد و به گمان باطل او صفات شریفه نزد سایر ملت‌های دیگر جهان است و ایرانیان از آنها بی‌بهره‌اند، ردیف می‌کند. آیا به‌واقع می‌توان به چنین اظهارنظرهایی اعتماد کرد و آنها را قابل اعتنا دانست؟ این در حالی است که همین داورى‌ها و گزارش‌ها، مبنای فعالیت و اساس و زمینه آگاهی‌های دست اول عموم ایران‌شناسان و شرق‌شناسان را تشکیل می‌دهد. واقعاً که ایرانی‌ها چه موجودات غریبی هستند! ... دائماً طوری در تکاپوی یافتن و پی بردن به حیل‌ها، اشتباهات و حتی دقایق کارهای یکدیگر نشسته‌اند که در این راه حتی از کوچک‌ترین حرکت انگشت و یا گردش مختصر چشمان حریف نیز غافل نیستند تا هر طور که شده با استفاده از این جزئیات به تعبیر و تفسیر حالات طرف مقابل پردازند و جالب اینجاست که هر یک از آنها در عین حال تصور می‌کند اگر خودش



طراح توطئه و دسیسه‌ای باشد، کمال هوش و ذکاوت خود را به کار برده است و هیچ کس مأذون به خرده‌گیری از کارهای او نیست.^{۳۵} گاهی دامنۀ این کلی‌گویی‌ها و ناآگاهی آن قدر گسترده می‌شود که نه تنها مسائل یاد شده را دربرمی‌گیرد بلکه به اظهارنظر درباره‌ی دیگران نیز می‌انجامد.

وامبری (درویش دروغینی که سرتاسر ایران و آسیای میانه را با جامۀ مبدل و خلق و خوی منافقانه درنوردید)، هنگام رسیدن به هرات و دیدن مزار خواجه عبدالله انصاری می‌نویسد: بدون شک خواجه عبدالله از زمرۀ ولگردانی است که عربستان به همه جا فرستاده است.^{۳۶} این اظهارنظر درباره‌ی دیگری، بدون اینکه کمترین شناخت از او داشته، یا حتی بخشی کوچک از آثار او را مطالعه کرده باشد، بسیار غریب و شگفت‌انگیز است.

نکتۀ جالب‌تر اینکه این گزارش‌ها گاه در نقطۀ مقابل هم و بسیار متناقض و حتی متضاد ارائه می‌شود؛ خواه از سوی یک نفر در جای جای اثرش و یا از سوی افراد مختلف. نمونه‌ای از این برخورد دوگانه را در سیره و رفتار و نظر و بیان وامبری مشاهده می‌کنیم. او که با انتخاب لباس مبدل به شکل و ظاهر یک درویش درمی‌آید و اظهار اسلام می‌کند و همانند حاجیان بازگشته از سفر مکه، صدها کیلومتر از خاک ایران و آسیای میانه را با چهره‌ای پر از تزویر و دورویی طی می‌کند و همانند مسلمانان به خواندن دعا و نماز می‌پردازد در حالی که از صمیم قلب، تمام آنها را منکر است و در تمام این حرکات در پی رسیدن به مطامع دنیوی و تهیۀ گزارش‌های اطلاعاتی و جغرافیایی جامع برای کمک به سلطۀ بریتانیا بر این مناطق است، این‌گونه می‌نویسد: بلی! یک نفر شرقی با نقاب به دنیا می‌آید و با نقاب هم از دنیا می‌رود و صداقت هرگز برای او مفهومی ندارد.^{۳۷} این اظهار نظر از زبان فردی که در راه رسیدن به منافع و اهداف غیر انسانی خود، با ترسیم چهره‌ای دوگانه، بارها تا سر حد مرگ پیش می‌رود، بسیار شگفت است؛ به تعبیری جامع‌تر می‌توان گفت که روش و منش خود را کاملاً فرافکنی کرده است. تحفه اینکه وی در بسیاری از موارد که همسفران یا میزبانان او از روی چهره و حرکات و رفتار او به هویت واقعی او مشکوک می‌شوند، به ناچار با ترفندهای گوناگون می‌کوشد خود را از این مخمصه‌های بخیل‌بخش، در عین حال از دیدن این اوضاع و احوال شادمان می‌شود و به بیانی بهتر می‌توان گفت از «سرکار گذاشتن دیگران» تفریح می‌کند: وضعیّت مبهم و مشکوکی که مرا احاطه می‌کرد

نزد همقطارها موجب حدسیات و فرضیات خوشمزه‌ای شده بود. بعضی از آنها مرا تُرک واقعی می‌دانستند و بعضی دیگر مایل بودند مرا انگلیسی بخوانند. طرفداران این دو فرضیه حتی کارشان به نزاع علنی هم کشید و من از اینکه طرفداران فرضیهٔ اخیر داشتند غلبه می‌کردند، خیلی تفریح می‌کردم و آن از این جهت بود که هرچه به مشهد نزدیکتر می‌شدیم (در راه بازگشت از آسیای میانه) آن حالت و وضع نکبت‌بار یک درویش گدا را رها کرده، غرور و آزادمنشی اروپایی را به تدریج جانشین آن می‌کردم.^{۳۸} به نظر می‌رسد این عبارت‌ها خود به کلی گویای تمام مسائل خواهد بود و به توضیح و تفسیر دیگری نیاز ندارد. هم او در جای دیگر می‌نویسد: افسوس فراموش کرده بودم که شرقی‌ها ظاهر و باطنشان یکی نیست و از این راه دچار یأس فوق‌العاده تلخی شدم.^{۳۹}

داوری دربارهٔ دین اسلام، دانشمندان دینی، روحانیان و آنچه به مسائل دینی و مذهبی ایرانیان مربوط است می‌گوید: «یکی از علل عقب‌ماندگی ایرانیان، تعداد ایامِ سور و سوگی است که ایرانیان بدانها پایبندند. حدود چهل آیین به‌ویژه مراسم مربوط به شهدای شیعه و سایر امامان وجود دارد که برشمردن همهٔ آنها به طول می‌انجامد».^{۴۰}

اگر به تعبیری که این نویسنده در آغاز داوری خود در ابتدای فصل مربوط به ایامِ سور و سوگ آورده است، دقت کنیم، درمی‌یابیم که چقدر از حقیقت و گرایش به داوری علمی درخصوص باورهای دینی ایرانیان فاصله دارد. «می‌گویند که» ... جالب است که اگر نگوییم همه، می‌توان به جرئت گفت اکثریت مسافران به ایران به‌ویژه دربارهٔ مطالب مربوط به اسلام، مسلمانان و در کل آنچه به این مقوله ارتباط دارد، غالباً اظهار نظرهای غیر دقیق، غیر مستند و متکی بر شنیده‌ها آن هم از زبان افراد عادی و معمولی دارند. کمتر اتفاق افتاده است که مسافری در اثر علاقه و تمایل شخصی خود، در پی یافتن اطلاعات مستند، دقیق، بی‌واسطه و تحقیقی و شنیدن آنها از زبان عالمان و آگاهان باشد. نمونهٔ آن چیزی که به‌عنوان مثال در سفرنامهٔ کتس مافون روزن با عنوان سفری به دور ایران قابل مشاهده است. (خانمی سوئسی که از پاییز سال ۱۳۱۲ تا ۱۳۱۳ به‌صورت مجرد به ایران سفر کرده، و با مردم بیشتر در ارتباط بوده است. وی دارای شوهر و سه فرزند بوده و ظاهراً بیشتر برای آشنایی با فرهنگ ایران و نیز تألیف کتابی دربارهٔ ایران پای



در این مسافرت گذاشته است.) در این مورد به‌خصوص هم گفتنی است فرد دیگری واسطه این آشنایی و گفتگو بوده و دور از نظر نیست که علاقه و تمایل او، حتی مسافر را به شنیدن آن مطالب واداشته باشد.^{۴۱} در هر حال اظهار نظر و داوری‌ها در این زمینه بسیار جالب و خواندنی است. در این قسمت سعی می‌شود برخی از مطالب، که گاهی اوقات کاملاً اشتباه است و یا اصلاً مستند نیست و یا آنچه به دین ارتباطی ندارد ولی به مسلمانان و اسلام نسبت داده شده است، نقل شود. البته گاهی نفس اظهار نظر در زمینه این مسائل هم قابل توجه است که به‌عنوان نمونه، برخی از آنها هم مورد نظر قرار خواهد گرفت: ویلسن در سفرنامه خود می‌نویسد: حشر و نشر با کسانی که بوی تمدن به مشامشان نرسیده، کار سهل و آسانی به‌نظر نمی‌رسد زیرا این قبیل مردم، هر روز به فکر و سلیقه خود مطلبی را پیش می‌کشند و بدون اینکه قصد و غرضی داشته باشند، دیگران را به زحمت می‌اندازند؛ چنانکه روزی یکی از ریش‌سفیدان لرستان می‌گفت هر کس به این انگلیسی‌ها کمک کند برخلاف دیانت اسلام قدم برداشته است زیرا اینها کلاه لگنی بر سر می‌گذارند و کلاه لبه‌دار مانع از این است که پیشانی انسان در موقع سجده و عبادت به خاک برسد.^{۴۲} گرچه این مطلب، نقل قول از فردی است اما از جملات اولیه آن برمی‌آید که بوی تمدن به مشام ایرانیان نرسیده و طرح مطلبی کاملاً سخیف به دنبال آن، طبیعتاً تأثیر خود را در خواننده ناآگاه و بی‌اطلاع برجای خواهد گذاشت. در این میان نقل قول ونیزیان، که متأسفانه تأثیر فراوانی نیز برجای گذاشته، بسیار شگفت است: این صوفی (شاه اسماعیل) را مردم کشورش مانند خدا دوست دارند و تکریم و تعظیم می‌کنند به‌خصوص سپاهیان‌ش ... اگر کسی هنگام سواری از اسب بر زمین افتد یا پیاده شود هیچ خدای دیگری را جز شیخ به یاری نمی‌طلبد و نام او را بر دو گونه یاد می‌کند: نخست شیخ به مفهوم خدا، دوم به معنای پیغمبر، زیرا مسلمانان می‌گویند لا اله الا الله، محمداً رسول الله اما ایرانیان می‌گویند لا اله الا الله، اسماعیل ولی الله. از این گذشته همه مردم به‌خصوص سپاهیان اسماعیل او را جاوید می‌دانند.^{۴۳} نقل این مطالب خلاف، آن هم در بحبوحه اختلافات بسیار عمیق ایران و عثمانی و بروز جنگ‌های خانمانسوز، قابل توجه و اعتناست.

در فصل بیست و یکم کتاب زنان ایرانی و راه و رسم زندگی آنان، بخشی با عنوان خرافات آمده که عموماً پس از طرح کلی مسئله، باورهای دینی نیز به نوعی در همین ردیف قرار گرفته



است: ایران را دریایی از افکار و اعمال خرافی فرا گرفته است. البته مشکل بتوان کسی را یافت که به مسائل خرافی خاصی معتقد نباشد اما ایران کشوری است که در آن زندگی و روش و رفتار هر فردی کمابیش تحت تأثیر این‌گونه افکار و اعمال است ... اسلام میان دست راست و چپ، و چپ و راست بدن تفاوت بسیاری می‌گذارد. بسیاری از مسائل خرافی و خطرناک و شریر به‌سمت چپ تن نسبت داده می‌شود؛ هرگز از دست چپ برای غذا خوردن استفاده نمی‌کنند زیرا بنا به روایات، شیطان با دست چپ غذا می‌خورده است. شخص مسلمان، همواره آب دهان خود را به‌سمت چپ می‌ریزد.^{۴۴} همین‌گونه داوری را می‌توان در برخی از دیگر آثار نیز مشاهده کرد: ... دست چپ که هنگام طهارت مورد استفاده قرار می‌گیرد، ناپاک تلقی می‌شود و حتی آن را از نظر پنهان می‌دارند.^{۴۵}

مردم (اهالی کویر) از منطقه این دریاچه‌های تلخ و شور اجتناب می‌ورزیدند؛ زیرا طبق احادیث مذهب شیعه، آنها از قطره‌های عرق «شمر»، قاتل امام حسین (ع) که در اثر عذاب وجدان به بیابان‌ها گریخته بود، پدید آمده‌اند^{۴۶}، نسبت دادن باور و یا گمانی کاملاً عامیانه به احادیث شیعه که غیر مستند است.

طیب مخصوص ناصرالدین شاه در ضمن شرح احوال روزانه خود چنین می‌نویسد: در دهه اول محرم در غالب نقاط طهران مراسم تعزیه برپا می‌شود و مناظری پیش می‌آید که چیزی غیر از وحشیگری نیست. یک عده بی‌سر و بی‌پا پس از آنکه تعزیه در روز دهم محرم پایان یافت به کوچه‌ها می‌ریزند و سر خود را با قمه و قداره می‌شکافند و حسین حسین‌کنان، خیابان‌ها و بازارها را تا وقتی که نفسشان بگیرد، طی می‌کنند. این قبیل نمایش‌ها در تمام بلاد ایران به‌خصوص در روز عاشورا زیاد دیده می‌شود و اگرچه در میان نمایش‌دهندگان، یک عده معتقد متعصب وجود دارد لیکن غالب آنها کسانی هستند که از روحانیان پول می‌گیرند و با اقدام به این قبیل تظاهرات که از روی ایمان یا به عشق پول صورت می‌پذیرد به گرمی بازار آن طبقه کمک می‌کنند.^{۴۷}

بسیاری از این داوری‌ها بدون شرح و توضیح نیز گویاست. دیگری می‌نویسد: در همه جا تأکید بر آموزش عملی است که به‌ناچار باید بر نحوه نگرش جوانان نسبت به دستورات بی‌شمار



اسلامی که فعالیت‌های روزمره را محدود می‌کند، تأثیر بسیار داشته باشد.^{۴۸} همین نویسنده، داوری‌هایی در نوشته خود آورده که بسیار قابل اعتناست؛ به عنوان نمونه: ایرانیان معمولاً ادعا دارند که از نژاد خالص آریایی هستند لذا بسیاری از احکام اسلام که دینی تقریباً سامی است با طبعشان سازگار نیست.^{۴۹} مرد مسلمان عقیده و عادت ندارد برای تهیه لباس زنش، پول زیادی خرج کند لذا چادر برای پوشاندن نواقص بدن بسیار مناسب است.^{۵۰} اُسکار فن نیدر مایر، فردی آلمانی است که با گروهی از کشورش، سراسر ایران به اضافه بخش‌هایی از افغانستان و آسیای میانه را در حالی زیر پا گذاشته که از جانب روس‌ها و انگلیسی‌ها کاملاً در محاصره و تعقیب بوده و در این راه تعداد قابل توجهی از سربازان و همراهان خود را نیز به دلایل مختلف از دست داده است. طبیعتاً وی در این گیرودار در تمام طول سفر با توجه به آشنایی‌های قبلی و تجربه مسافرت خود از تمام شیوه‌های منافقانه و حتی تمسک جستن به آیات قرآن و فحش دادن به آلمان‌ها (!) برای نجات جان خود سود می‌جوید؛ از جمله در یکی از مواردی که می‌ترسد نقشه‌های او به اصطلاح لو برود، چنین می‌نویسد: از روس‌ها و اسلام چیزها گفتم و یادآور شدم که من در خدمت حکومت ایرانم و با ترک‌ها همکاری دارم و اصلاً به همین دلیل مرا به اینجا فرستاده‌اند که ضد روس‌ها و ترکمن‌ها (یعنی دشمن دیرینه مردم این خطه که در اثر شبیخون‌هایشان اهالی سخت ناراحت بودند) وارد عمل بشوم. از اثری که حرف‌های من به جا گذاشت، فهمیدم که در کار دروغ تراشیدن از عبدالوهاب تردست‌تر هستم. برای آنکه طرف نتواند به لهجه من پی ببرد به صورتی اسرارآمیز نجوا و پچ‌پچ می‌کردم.^{۵۱} همین فرد با این وضعیّت اخلاقی در ادامه، چنین می‌نویسد: با طرز تغذیه و نحوه زندگی ایرانی‌ها از دیرباز آشنا بودم؛ هنگامی که زیر نظر کسی بودم درست مانند اهالی بومی وضو می‌گرفتم و نماز می‌خواندم و همچون سادات به «سگ مسیحی‌ها» فحش می‌دادم.^{۵۲} اینها (چندین نفر ایرانی) فکر کرده بودند که من گبر هستم، چرا؟ برای اینکه دیده بودند من صبح‌ها چند تخم‌مرغ پخته و سفت شده می‌خورم ... اما اینکه چرا خوردن تخم‌مرغ، هنگام صبح با اصول مذهبی مغایرت دارد و حاکی از گبر بودن خورنده آن است، چیزی است که من هم مانند ایرانیانی که آن را خلاف مذهب

می‌شمارند از آن سر در نمی‌آورم ... طریق راه رفتن و سخن گفتن در ایران به نوعی دیگر است؛ با دست چپ نباید غذا خورد، چه دست چپ، نجس است.^{۵۳}

سخن در این مقوله بسیار فراوان است و جستجویی هر چند مختصر در صفحات آثار سفرکردگان به ایران به‌خوبی روشن می‌سازد که داوری آنان در باب مسائل دینی به‌ویژه دین اسلام تا چه اندازه از حقیقت فاصله دارد. این مسئله را اگر قدری توسعه دهیم و سخن به وادی عرفان، تصوّف، دراویش و فرقه‌های صوفیان کشیده شود، پیامد بسیار ناگواری به دنبال خواهد داشت؛ به‌عنوان نمونه «ژان کلود انه» که بسیار مشتاقانه بخش‌هایی از مرکز ایران را با قدم سفر پیموده است، هنگامی که از کنار قلعه الموت می‌گذرد، تحت تأثیر پیشینیان خود چنین می‌نویسد: در همین قلعه بود که باغ مصفایی به‌نام روضه‌رضوان ساخته بودند و فداییان خود را به لذات رویایی و تصنعی افیون می‌سپردند و در عالم خیال، خویشتن را در بهشت موعود می‌یافتند.^{۵۴} این درست همان ادعایی است که پیش از او دیگران نیز درباره آن داد سخن داده و داستان‌ها پرداخته و نقل کرده‌اند.

مراسم قربانی کردن گوسفند، فلسفی مشرب بودن ایرانیان، دشوار بودن زندگی اروپاییانی که به نظم و انضباط و تمیزی محیط، عادت کرده‌اند با ایرانیانی که منظم نیستند، محیط و خودشان آلوده است، دروغ‌گویی و دو چهره بودن، کافر و نجس دانستن مسیحیان و اهل کتاب و لزوم پرهیز از معاشرت با آنان و رفتارهای مختلف داشتن به گونه‌ای که برخی این مسئله را به چیزی نمی‌گیرند و گروهی از روی تعصب، آن را مهم‌ترین موضوع قلمداد می‌کنند، همچنین داوری برخی از جهانگردانی که در زمان قاجار به ایران مسافرت کرده‌اند درباره فرقه بابیه و بهاییان و بزرگ و بیش از اندازه نشان دادن واقعیات آن روز و مظلوم‌نمایی تا جایی که هر خواننده بی‌اطلاعی گمان می‌کند بدون تردید، گروه بسیاری بی‌هیچ دلیل و مدرکی به خاک و خون کشیده شده‌اند که بر همان اساس بتوان، برخی داوری‌ها را امروزه نیز در چارچوب مسائل سیاسی در دنیا بر ضد ایران و ایرانی مطرح کرد، کاملاً محدود بودن ایرانیان به دلیل پیروی از دین اسلام، عدم امکان سازش میان فرقه‌های اسلامی و پیروی کورکورانه از تعصبات و خام‌اندیشی‌های مذهبی و



اینها بخشی از مطالب و مواردی است که از لابه‌لای نوشته‌ها با تعبیرهای مختلف از نظر شدت و ضعف و نوع بیان قابل ملاحظه است؛ از جمله توجه به یک نمونه جالب است: از نظر یک ایرانی متوسط‌الحال، این حشرات (ساس، کک، شپش و ...) از اجزای لاینفک زندگی به‌شمار می‌روند. تنها هنگامی که تعداد این حشرات در لباس وی از حد بگذرد، در یک محل راحت آفتابی یا سایه می‌نشیند و با دقت، تکه لباس‌ها را یکی پس از دیگری می‌جوید اما حیوانات دستگیر شده را نمی‌کشد زیرا این کار با مبانی مذهبی او مغایرت دارد، بلکه آنها را با احتیاط در کناری به امان خدا رها می‌کند^{۵۶} که نشان‌دهنده عمق بی‌خبری و ناآگاهی نویسنده از مسائل مذهبی و دین اسلام است.

نتیجه

با ملاحظه و مطالعه دقیق سفرنامه‌هایی که ایرانگردان از دهه‌ها و سده‌های پیشین درباره ایران نگاشته‌اند، چنین آشکار می‌شود که آنان به دلایل مختلف در برداشت‌ها و اظهار نظرهای خود دچار انواع اشتباهات و کج‌فهمی‌های گوناگون شده‌اند که در این مقاله به برخی از آنها با ذکر مأخذ اشاره شد.

نکته بسیار مهم‌تر این است که این‌گونه داوری‌ها، ملاک و معیار آشنایی‌های امروز قرار گرفته است؛ زیرا مبنای اطلاعات و آگاهی‌های ایران‌شناسان، خاورشناسان و به‌طور کلی عموم علاقه‌مندان و آشنایان با زبان و فرهنگ و ادبیات فارسی، منابع و آثار مکتوبی است که عمدتاً به‌وسیله مسافران در ایران از گذشته تا امروز به زبان‌های اروپایی تدوین شده است.

پی‌نوشت‌ها

۱. جوانبخت، مهرداد، *ایرانی از نگاه انیرانی*، نشر آموزه، اصفهان، ۱۳۷۹، ص ۲۱.
۲. شوستر والستر، سبیلا، *ایران صفوی از دیدگاه سفرنامه‌های اروپاییان*، ترجمه دکتر غلامرضا ورهرام، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۴، پیشگفتار.
۳. اوین، اوژن، *ایران امروز*، ترجمه و حواشی و توضیحات از علی‌اصغر سعیدی، زوار، تهران، ۱۳۶۲، ص ۲۲ و ۲۳.
۴. بیشوب، ایزابل، *از بیستون تا زردکوه بختیاری*، ترجمه مه‌راب امیری، تهران، ۱۳۷۵، ص ۹ و ۱۰.

۵. شوپفر، ژان (کلودانه)، *گل‌های سرخ اصفهان*، ترجمه فضل‌الله جلوه، نشر روایت، ۱۳۷۰، ص ۱۴۷ و جرج لرد کرزن، *ایران و قضیه ایران*، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، ج اول، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۷۳، ص ۱۰.
۶. نوریخش، مسعود، *با کاروان تاریخ*، نشر ایرانشهر، ۱۳۷۰، ص ۱۲۰، نیز ر.ک. به: *تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران*، ص ۵۷، و *اسناد مصوّر اروپاییان از ایران*، ج ۱، ص ۲۷.
۷. بیشوب، همان، ص ۱۲.
۸. اوین، همان، ص ۲۳.
۹. ویلسن، آرنلد، *سفرنامه*، ترجمه حسین سعادت، انتشارات وحید، چ دوم، ۱۳۶۳، ص ۱۳.
۱۰. کوتام، ریچارد، *ناسیونالیسم در ایران*، چاپ پترزبورگ، ص ۵۷.
۱۱. بیشوب، همان، ص ۱۱.
۱۲. لرد کرزن، همان، ج ۱، ص ۱۱.
۱۳. همان، ص ۹ و ر.ک. به: گابریل، آلفونس، *عبور از صحاری ایران*، مترجم فرامرز نجد سمیعی، مشهد، مؤسسه چاپ و انتشارات قدس رضوی، چ اول، ۱۳۷۱، ص ۶۱، ۱۰۴، ۱۰۵، ۳۱۹ و ۳۲۰؛ نیز *گل‌های سرخ اصفهان*، ص ۲۴۷، و براون، ادوارد، *یک سال در میان ایرانیان*، ترجمه ذبیح‌الله منصوری، تهران، انتشارات صفّار، تهران، ۱۳۷۱، ص ۲۸۰.
۱۴. اوین، همان، ص ۱۳-۱۲.
۱۵. سولتیکف، الکسیس، *مسافرت به ایران*، ترجمه محسن صبا، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چ دوم، تهران، ۱۳۶۵، دیباچه مترجم، ص ۱.
۱۶. کلاویخو، *سفرنامه*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چ دوم، ۱۳۶۶، ص ۹.
۱۷. *سفرنامه‌های ونیزیان در ایران*، ص ۴۴۴.
۱۸. سرنا، کارلا، *مردم و دین‌های ایران*، ترجمه غلامرضا سمیعی، ۱۳۶۳، ص ۵۴.
۱۹. گوینو، ژوزف آرتور، *سه سال در ایران*، ص ۱۴۹.
۲۰. میلپو، آرتور چستر، *مأموریت امریکایی‌ها در ایران*، ترجمه دکتر حسین ابوترابی، انتشارات پیام، ۱۳۵۶، ص ۹۴.
۲۱. *مردم و دین‌های ایران*، ص ۷۸.
۲۲. همان، ص ۲۸۰.
۲۳. همان، ص ۲۴۰.
۲۴. سه سال در ایران، ص ۶۰.
۲۵. دانش‌پژوه، منوچهر، *سفرنامه ... تا پخته شود خامی*، تهران، نشر ثالث با همکاری مرکز گفتگوی تمدن‌ها، ۱۳۸۰، ج اول، ص ۸۶۸، به نقل از مردم و دیدنی‌های ایران.
۲۶. گوینو، همان، ص ۱۲۱.
۲۷. آلفونس، *گل‌های سرخ اصفهان*، ص ۲۳۹.
۲۸. *سفرنامه‌های ونیزیان در ایران*، ص ۳۲۳.
۲۹. براون، ص ۵۶۰.
۳۰. همان، ص ۲۴۱.



۳۱. هالینگبری، ویلیام، *روزنامه سفر هیئت سرجان ملکم به دربار ایران*، مترجم امیر هوشنگ امینی، کتاب‌سرا، ۱۳۶۳، ص ۵۰.
۳۲. رایس، کلارا کالیور، *زنان ایرانی و راه و رسم زندگی آنان*، مترجم دکتر اسدالله آزاد، معاونت فرهنگی آستان قدس، مشهد، ۱۳۶۶، ص ۱۹۵.
۳۳. *سفرنامه‌های ونیزیان در ایران*، کتاب دوم.
۳۴. *عملیات در ایران*، ص ۳۴.
۳۵. شیل، لیدی، *خاطرات (همسر وزیر مختار انگلیس در اوائل سلطنت ناصرالدین شاه)*، ترجمه حسین ابوترابیان، چ دوم، نشر نو، ۱۳۶۸، ص ۲۱۸.
۳۶. وامبری، آرمینیوس، *سیاحت درویشی دروغین در خانات آسیای میانه*، ترجمه فتحعلی خواجه‌نوریان، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چ پنجم، ۱۳۷۴، ص ۳۵۶.
۳۷. همان، ص ۳۶۱.
۳۸. همان، ص ۳۶۸.
۳۹. همان، ص ۳۵۲.
۴۰. *زنان ایرانی و راه و رسم زندگی آنان*، ص ۱۸۲.
۴۱. مادفون روزن، کتس، *سفری به دور ایران*، ترجمه علی محمد عبادی، پاژنگ، ۱۳۶۹، ص ۳۴۷.
۴۲. *سفرنامه ویلسن*، ص ۳۲۵.
۴۳. *سفرنامه‌های ونیزیان در ایران*، ص ۴۲۸ و ۴۲۹.
۴۴. کلارا کالیور، همان، ص ۱۹۷-۱۹۴.
۴۵. بلوشر، ویپرت، *گردش روزگار در ایران*، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران، خوارزمی، چ دوم، ۱۳۶۹، ص ۸۳.
۴۶. آلفونس، *عبور از صحاری ایران*، ص ۶۰.
۴۷. گوبینو، همان، ص ۱۰۷.
۴۸. هاکس، مریت، *ایران، افسانه یا واقعیت*، ترجمه محمدحسین نظری‌نژاد، محمدتقی اکبری و احمد نمایی، مشهد، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۱، ص ۱۹۳.
۴۹. همان، ص ۱۹۵.
۵۰. همان، ص ۲۰۷.
۵۱. نیدر مایر، اسکارفن، *زیر آفتاب سوزان ایران*، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۰، ص ۲۲۱.
۵۲. همان، ص ۲۲۲.
۵۳. همان، ص ۲۲۴.
۵۴. آلفونس، *گل‌های سرخ اصفهان*، ص ۱۳۷.
۵۵. برای آگاهی بیشتر ر.ک. به: *خاطرات لیدی شیل*، ص ۲۲ و ۲۳، *زیر آفتاب سوزان ایران*، ص ۷۸، ۱۰۵، ۵۹، ۲۱۷، ۲۲۳ و ۲۱۶، *ایران امروز*، ص ۲۳، *سه سال در دربار ایران*، ص ۶۳، ۸۰، *سفرنامه ویلسن*، ص ۱۸۶، *سیاحت درویشی دروغین*، ص ۳۵۲، *ایران، افسانه و واقعیت*، ص ۱۶۳، ۱۹۲، ۱۹۴ و ۲۰۴، و *دلاواله، پیترو، سفرنامه*، مترجم شعاع‌الدین شفا، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چ سوم، ۱۳۸۱، ص ۱۸۰ و اوتر، ژان، *سفرنامه (عصرنادرشاه)*، مترجم علی اقبالی، انتشارات جاویدان، چ دوم، ۱۳۶۶، ص ۵۰.
۵۶. *زیر آسمان ایران*، ص ۸۸.